

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: " و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و مکمن مستور فدا شود و جان در بازو و اگر این خیال نبود، فو آلدی نطق الروح بآمره آنی در این بلد توقف نمی‌نمودم و کفی بالله شهید. " - ایقان

یوم شهادت حضرت ربّ اعلی

۱. مناجات شروع از آثار حضرت ربّ اعلی
 ۲. مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء
 ۳. لوح مبارک حضرت بهاءالله
 ۴. ذکر دسته جمعی هل من مفرج (۹ بار)
 ۵. بیان حضرت نقطه اولی
 ۶. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
 ۷. حکایت
 ۸. توفیع منیع حضرت ولی امرالله به مناسبت صدمین سال شهادت حضرت اعلی
 ۹. از خاطرات حضرت حرم
 ۱۰. شهادت حضرت رب اعلی در آثار حضرت عبدالبهاء
 ۱۱. حضرت اعلی در آثار غیر بهائیان
 ۱۲. دستگیری حضرت باب بعد از مراجعت از مکه و مدینه
 ۱۳. قسمتی از سخنان حضرت باب در هنگام وداع با حروف حیّ و عزیمت به مکه
 ۱۴. شرح شهادت
 ۱۵. زیارتنامه (مندرج در صفحه ۸۸ ادعیه حضرت محبوب)
 ۱۶. ذکر دسته جمعی «یا الله المستغاث...»
 ۱۷. مناجات از آثار حضرت ولی عزیز امرالله
- موارد ذیل جهت مزید توجه به عرض می رسد :
- ۱ - لطفاً مضمون فارسی مناجات حضرت نقطه اولی (برنامه شماره ۱) را در فرصتی مناسب به سمع حاضرین برسانید.
- ۲ - تقاضا می گردد به جهت ایجاد فضای روحانی در جلسه، مناجات‌هایی در فواصل برنامه ها توسط عزیزان زیارت گردد.

مناجات شروع از آثار حضرت ربّ اعلی

یا سیدی الاکبر ما انا بشیء الا و قد اقامتنی قُدرتک علی الامر ما اتکلت فی شیء الا علیک و ما اعتصمت فی امرٍ الا الیک یا بقیة الله قد فدیْتُ بِکَلِّی لَکَ و رَضِیتُ السَّبَّ فی سَبِیلِکَ و ما تَمَنَّیتُ اِلا القَتْلَ فی مَحَبَّتِکَ و کَفَى بِاللّهِ العَلی مُعْتَصِماً قَدِیماً و کَفَى بِاللّهِ شَاهدًا وکیلاً.

نسائم الرحمن ص ۷

مضمون مناجات مبارک به فارسی:

ای والا ترین سرور من، مرا با هیچ چیز کاری نبود مگر اینکه قدرت تو مرا بر آن امر گماشت. بر هیچ چیزی جز تو توکل ندارم و جز به سوی تو پناه نیارم. ای بقیة الله به تحقیق جانم را به کلی فدای تو کردم و در راه تو به دشنام راضی شدم و ارزویی جز کشته شدن در محبت تو ندارم و توسل بخداوند بلند مرتبه قدیم برای من کافی است و خدا بهترین شاهد و پشتیبان است.

مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای پروردگار، عاشقان را از بلا، ساغر لبریز درکام ریز و مشتاقان را در راه محبت زهر، شهد کن و نوش، نیش نما. سرها را زینت سنان کن و دلها را هدف سهم بی امان فرما. این جان پژمرده را در سبیل فدا، زنده فرما و این قلب افسرده را به کأس جفا، طراوت و لطافت بخش. مدهوش جام آست کن و سرمست پیمانه به دست فرما. به جانفشانی مؤید فرما و به قربانی موفق کن. تویی مقتدر و توانا و تویی دانا و بینا و شنوا. ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۴۴۸

لوح مبارک حضرت بهاءالله

امروز ملکوت بیان از آیات مقصود عالمیان مهتَز و بحر بیان از نفحات رحمن مَوَّاج. طوبی از برای نفسی که اشارات بشر او را از مالک قَدَر منع ننمود و از افق انور باز نداشت. جمعی از خاشاک روزگار بر اعراض قیام نمودند مع آنکه از برای خدمت این امر خلق شده‌اند. در اعمال اهل فرقان نظر نما تا بر ما وَرَدَ عَلَى الرَّحْمَنِ مَطَّلَع شوی و آگاه گردی. هزار و دویست سنه او آزید به مباحثه و مطالعه مشغول ، در لیالی و ایام به قرائت کتب متمسک و از حقّ جلّ جلاله ایام ظهور را سائل و آمل و چون نیرِ امر از افق اراده اشراق نمود آن انتظارها و کتبها و قرائتها به صورت سیف ظاهر و بر محبوب عالمیان وارد شد آنچه که صخره صیحه زد و غمام نوحه نمود.

آیات الهی ج ۲ ص ۴۶

بیان حضرت نقطه اولی

... خداوند شاهد است که مرا علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نمودم در سنه ستّین قلب مرا مملو از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجه الله علیه السلام فرمود تا آن که ظاهر کردم در آن سنه امر مستور را و رکن مخزون را به شأنی که از برای احدی حجتی باقی نماند... آن چه ا نسان تمنا دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر کشف حجب شود محبوب کل منم و ا حدی منکر نخواهد شد... قد جَعَلَ اللهُ كُلَّ مَفَاتِيحَ الرِّضْوَانِ فِي يَمِينِي و کل مفاتیح النّیران فی شمالی...

پیام آسمانی ج ۲ ص ۶۴

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

حضرت اعلی از بدایت طلوع جمالش تا یوم شهادت کبری شب و روز را در اشدّ بلا در سبیل خدا گذراندند و آخر الکأس سینه را هدف هزار تیر بلا فرموده با سینهء شرحه شرحه به ملکوت ابهی شتافتند. جمال قدم اسم اعظم زهر هر بلائی چشیدند و جام لبریز هر ابتلائی نوشیدند سینه را هدف هر تیر نمودند و گردن را رهین هر شمشیر فرمودند... حال ای دوستان با وفا و یاران آن طلعت نورا آیا سزاوار است که دیگر دقیقه ای ما آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آزمایش و کسالت افتیم و به خیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم؟ لا والله. باید شب و روز آنی نیا سائیم و دل پاک را به آرایش این عالم نیالائیم، بزم فدا بیارائیم و جشن عشق برپا نمائیم و با چنگ و دف و نی به آهنگ ملکوت ابهی نغمه سرائیم و رقص کنان شادمان و خندان به قربانگاه فدا بشتابیم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم. ای یاران، وفائی و ای دوستان ثبوت واستقامتی، ای مبتهلان تشبّث و توسّلی ای متضرّعان، تعلّق و تمسّکی هر یک باید مشوّق دیگری گردیم و محرّک سائرین شویم و در نشر نفحات الله کوشیم و به اعلاء کلمه الله پردازیم.

منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۴ ص ۱۳۷ و ۱۳۸

حکایت

حضرت عبدالبهاء حکایت می فرمایند: در ایامی که حضرت اعلی تحت نظر مأمورین دولت مرکزی به جانب طهران عازم بودند، در نزدیکی های کاشان قبل از ورود به شهر و خانه حاجی میرزا جانی، در کاروانسرای مقرر گرفتند. جوانی از بابیان شهر کاشان چون خبر قرب ورود حضرت باب را شنید به تکاپو افتاد و سرانجام به کاروانسرای که مسکن آن حضرت بود راه یافت؛ ولی هر چه گشت نشانی از محبوب نیافت؛ تا آن که به جوانی خوش سیما و کلاهی برخورد و از وی جویای شخص باب شد. جوان کلاهی فرمود: چگونه جرأت می کنی نام باب را علناً بر زبان رانی؟ جوان کاشانی گفت: او محبوب من است و به رایگان حاضر به نثار جان در رهش هستم. جوان کلاهی فرمود: از محبوب خود چه دیدی که این سان شیفته وجودش گشتی؟ جوان کاشانی به سادگی گفت: به سرعتی مُحیرِ عقول از قلم مبارکش به فطرت آیات نازل می شود که احدی را قدرتِ اِتیانِ مثل آن نیست. جوان کلاهی فرمود: اگر کسی دیگر نیز چون او اِتیانِ آیات کند آیا سر به خطّ ارادتش می نهی؟ جوان کاشانی پاسخ گفت: بی تردید جز او در زمان ما صاحب آیاتی نیست. جوان کلاهی قلم به دست گرفت و چون باران ریزان آیات و بیّنات محکمه متینه از قلمش صادر گشت. کاشانی بی اختیار جوان کلاهی را در آغوش گرفت و های های گریست و عرض کرد: یا محبوبیِ الاعلی.

بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند: ... علّت این که جوان کاشانی حضرت اعلی را در ابتدا شناخت تغییر لباس آن حضرت و مُلبّس بودن به لباس عادی بود؛ زیرا مأمورین عمامه و شال که علامت سیادت بود، از آن حضرت گرفته بودند تا شناخته نگردد.

آهنگ بدیع سال ۲۳ شماره ۳ و ۴ ص ۸۵

توفیع منیع حضرت ولی امرالله به مناسبت صدمین سال شهادت حضرت اعلی با کمال تأثر اوضاعی را به خاطر می گذرانم که ملازم آخرین صحنه رسالت غم انگیز قهرمان عظیم داستان شگرفی بود که در سراسر تاریخ ادیان عالم بشریت نظیر نداشته است. این واقعه که آیندگان آن را نفیس ترین و مهمترین فدیة در تاریخ روحانی عالم محسوب خواهند داشت تأثر انگیزترین حادثه در دوره عصر رسولی محسوب می گردد. به خاطر می آورم آن تمجید و تکریم بی نظیری را که مؤسس امرالله در حق آن فدائی اعظم فرموده که « إِنَّهُ لَسُلْطَانُ الرَّسُلِ » و « النُّقْطَةُ الْأُولَى تَدُورُ فِي حَوْلِهَا أَرْوَاحُ الْمُرْسَلِينَ » رنجهای و آلام آن حضرت بشاراتی که اعلان و اندازاتی که فرمود و قوای را که به حرکت آورد، دشمنانی را که تقلیب و پیروانی را که برانگیخت و آتشی را که برافروخت و ایمان و شهامتی را که از خود به میراث گذاشت و عشقی را که ایجاد کرد موجب هیجان و تأثیر عمیق در قلب است... قوای خلاقه ای که از حین اظهار امر آن حضرت منهمر گشته و به عالم بشری استعداد وصول به رتبه کمال اعطا فرموده حال در این عصر انتقال نظم کره ارض را مضطرب ساخته و نیل به وحدت عالم بشری را که مقدمه ضروری بلوغ عالم است فراهم آورده است.

حصن حصین شریعت الله ص ۱۰۶ و ۱۰۷

از خاطرات حضرت حرم

" در یکی از شبهای ماه رمضان در تابستان، ما در روی پشت بام و مادر هیکل مبارک در حیاط خانه خوابیده بودیم. در نیمه های شب ناگهان فرآشان حاکم از پشت بام خانه همسایه به سراغ ما آمدند. هیکل مبارک از جا برخاسته، به من دستور دادند که به طبقه پایین بروم. مهاجمین آنچه را که از کتاب و نوشتجات در اطاق طبقه بالا بود با خود برداشتند و خواستند که هیکل مبارک را نیز با خود به نزد عبدالحمید خان داروغه ببرند. من از طبقه پایین صدای مبارک را می شنیدم که می فرمودند: مگر چه اتفاقی افتاده که مأمورین در نیمه شب به این خانه هجوم کنند؟ آنها در جواب گفتند: به ما خبر داده شده که در این خانه عده ای به دور هم جمع شده اند. هیکل مبارک فرمودند: حالا که دانستید این خبر صحت ندارد به دنبال کارتان بروید. ولی فرآشان که هنوز قانع نشده بودند، هیکل مبارک را با خود بردند. فقط خدا می داند که آن شب چه بر من و مادر ایشان گذشت. فقط خدا را شکر می کردیم که مادر بزرگ آن حضرت که خانم پیری بود در آن شب نزد ما نبود. نزدیک سحر، هیکل مبارک به خانه مراجعت کرده، فرمودند که داروغه طلب پول کرده و چون ایشان در آن موقعیت پولی به همراه نداشتند، داروغه شال کشمیری را که آن حضرت به کمر خود بسته بودند، در آورده و نصف آن را بریده، برای خود برداشته بود. "

نقل از جزوه خدیجه بیگم حرم حضرت اعلی، تألیف حسن موقر بالیوزی ص ۱۲-۱۱

شهادت حضرت رب اعلی در بیانات حضرت عبدالبهاء

۱- ثمرات شهادت - "سبحان الله چقدر عجیب است. وقتی که حضرت اعلی روحی له الفدا شهید شدند، اعداء گفتند که این امر به کلی از میان رفت. بعد ملاحظه کردند که بالعکس از شهادت حضرت اعلی اعلاء کلمه الله شد" (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۶۷). "حضرت اعلی روحی له الفدا چون هدف هزار تیر جفا گشت و شهید شد، امرالله عظیم تر گشت و نفعه الله بیشتر منتشر گردید و نفوس منجذبه هزار بودند بیست هزار گشتند؛ مقبل بودند، جانفشان گردیدند؛ صامت بودند، ناطق شدند" (آیات بیتات، ص ۴۲۰).

۲- توصیف شهادت - "هو الله یا حضرت علی قبل اکبر، یوم شهادت حضرت اعلی روحی لدمه الأطهر فدا است. الیوم یومی است که آن آفتاب حقیقت در پس سحاب غیاب رفت؛ امروز روزی است که آن مه تابان افول نمود؛ امروز روزی است که آن تن نازنین پاک در خاک و خون غلطید؛ امروز روزی است که آن سینه بی کینه چون آئینه از هزار رصاص مشبک شد؛ امروز روزی است که آن سراج الهی از زجاج جسمانی انفکاک یافت؛ امروز روزی است که ناله ملأ اعلی بلند است؛ امروز روزی است که اهل ملکوت با چشمی گریان و قلبی سوزان در فریاد و فغانند..." (پیام بهائی، شماره ۲۰۰).

۳- نمونه انقطاع - "ای صراف اگر صرافی خواهی حقیقتی چون زر خالص از معادن کریمه بجو و گوهری چون لعل بدخشان و یاقوت درخشان از هویت جبال حقایق بطلب. محک این ذهب ابریز را انقطاع و شهادتی که در تبریز واقع، بدان. زیرا نور هدی بود و سررشته محبت رب السماء بود و نمونه انقطاع از ماسوی بود و تقدیس و تنزیه کبری بود. ع ع (پیام آسمانی، ج ۲، ص ۱۵۲)

۴- محل شهادت - "ای بی سر و سامان محبوب یکتا الحمد لله عاقبت در آذربایجان راحت دل و جان یافتی. بشارت از وجد و طرب یاران الهی داده بودی. این خبر سبب سرور مستمر گردید. زیرا در آن خاک پاک دم مطهر کوکب تابناک نیز افلاک ریخته شد. لهذا باید غلیان محبت الله در آن بوم و بر شعله و شرر زند و فیضان رحمت سبزی و خرمی و فیض و برکت آن کشت و کشور گردد" (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۱۸).

حضرت اعلی در آثار غیر بهائیان

لیدی شیل می‌نویسد، "باب قیافه‌ای آرام و چهره‌ای مشفقانه داشت. طرز رفتار او حساب شده و باوقار بود. فصاحت بیانی فوق‌العاده داشت که شخص را مسحور می‌کرد و نیز با سرعتی عجیب و به خوبی می‌نوشت." کشیش ج هـ شد، یکی از میسیونرهای امریکایی، می‌نویسد: "موقعی که باب در سال ۱۸۵۰ از ارومیه برای اجرای حکم اعدام عبور می‌کرد، میسیونرها با کمال اشتیاق شاهد این وقایع بودند. تمام مردم حاضر بودند او را در مقام امام مَهدی قبول کنند. حتی آبی که در آن استحمام کرد، متبرک بود."

سرهنگ دوم شیل به لرد پالمرستون گزارش می‌دهد، "مؤسس این فرقه در تبریز اعدام گردید. با آتشبار تیر کشته شد و مرگ او باعث خواهد شد که وجهه‌ای باز به این دیانت دهد و باعث توسعه و انتشار آن گردد. موقعی که گرد و دود اوّلین آتشبار فرو نشست، باب ناپدید شده بود و خلاق اعلام کردند که او به آسمان رفته است. تیرهای آتشبار طناب‌هایی را که به آن بسته شده بود پاره پاره کرده بود. ولی بعد از اندکی جستجو او را پیدا کرده دوباره آوردند و کشته شد. پیروان باب معتقدند که مرگ او هیچ تغییری در وضع آنان نخواهد داد؛ چون روح باب همیشه وجود خواهد داشت."

سرهنگ شیل خطاب به امیرکبیر می‌نویسد، "اعدام باب در تبریز و در تحت شرایطی که انجام گرفت، اگر در مجلّات و روزنامه‌های اروپایی انتشار یابد، باعث بی‌اعتباری سفرای ایرانی خواهد شد." ویلفرد اسکاون بلنت، شاعر و جهانگرد انگلیسی می‌نویسد، "در جدّه با یک ایرانی فوق‌العاده تحصیل کرده ملاقات کردم. او به من گفت وقتی که جوان بودم شاهد و ناظر واقعه‌ای إعجاب‌انگیز در تبریز شدم. در آن موقع به دستور دولت یکی از پیغمبران محکوم به مرگ شده بود. او را با دو مصاحب خود به چوبه دار بستند و بعد از این که چندین ساعت روی دار معلّق بودند، هدف آتشبار سپاهیان پادشاهی قرار گرفتند. بعد از شلیک تیرها مصاحبین کشته شدند، ولی باب بدن صدمه آزاد شد و این واقعه‌ای غیر قابل باور است. زیرا تیر طنابها را پاره کرده بود ولی باب از بالای دار به پایین افتاده بود."

دستگیری حضرت باب بعد از مراجعت از مکه و مدینه

او (حاکم فارس) چند مأمور از سواران خاص خود از شیراز فرستاد و امر شدید صادر نمود که هر کجا سید باب را بیابند دستگیر کنند و با غل و زنجیر به شیراز بیاورند. مأمورین در بین راه حضرت باب را ملاقات نموده که از بوشهر به سمت شیراز می آمدند و رئیس سواران چنین حکایت کرده است: چون به هم رسیدیم جوان تحیت گفت و سلام کرد و از ما پرسید کجا می روید؟ من نمیخواستم مأموریت خودم را به او بگویم. در جواب گفتم حاکم فارس ما را برای کار مهمی به این طرفها فرستاده. آن جوان خندید و فرمود حاکم فارس شما را فرستاده که مرا دستگیر کنید. اینک من حاضرم هر طور مأمور هستید رفتار کنید. من خودم نزد شما آمدم و خود را معرفی کردم تا برای یافتن من زحمت نکشید و مشقت نبینید. من خیلی متعجب و سرگردان شدم... و سعی کردم که آن همه را ندیده و نشنیده انگارم و از او بگذرم. وقتی خواستم بروم نزدیکتر آمد و فرمود قسم به خداوندی که انسان را خلق کرده و او را بر جمیع موجودات فضیلت داده و قلبش را محل تجلی انوار عرفان و محبت خویش ساخته که من از اول عمر تاکنون جز به راستی لب نگشوده ام. همیشه خیر دیگران را خواسته ام و راحتی خود را فدای خلق خدا کرده ام و باعث غم و اندوه هیچ کس نشده ام. من می دانم که شما برای دستگیر کردن من می روید. نخواستم به زحمت بیفتید و مسؤول حاکم بشوید. آمدم خودم را معرفی کردم. اکنون مأموریت خود را انجام دهید. از استماع این بیانات بی اختیار از اسبم پیاده شدم. رکاب اسب او را بوسیدم و گفتم ای فرزند پیغمبر ای نور چشم رسول الله قسم به آن کسی که تو را آفریده و این درجه و مقام عالی را به تو داده که عرض مرا بشنوی و تضرع و زاری مرا بی اثر نگذاری. خواهش دارم از همین جا به هر جا که میخواهی بروی و در محضر حاکم تشریف نبری زیرا این شخص مردی ستمکار و پست است می ترسم تو را اذیت کند. من نمی خواهم که جوانی مثل تو از اولاد پیغمبر گرفتار ستم و خشونت این ظالم شود... فرمود در مقابل این نجابت و اصالتی که از تو ظاهر شد، امیدوارم خداوند تو را مورد رضای خود قرار دهد؛ لکن هیچ وقت از قضای الهی روگردان نیستم. خدا پناه من است؛ ملجأ من است؛ یار و یاور من است. تا آخرین ساعتی که مقرر شده، هیچ کس نمی تواند به من اذیت برساند و بر خلاف خواست خدا کار بکند. وقتی آن ساعت مقرر برسد، چقدر خوشحال می شوم که جام شهادت را در راه خدا بیاشامم. اینک من حاضرم؛ مرا نزد حاکم ببر. هیچ کس تو را در این کار سرزنش نخواهد کرد. وقتی که این طور فرمود، من هم ناچار امر او را اطاعت کردم و مطابق اراده اش عمل نمودم

قسمتی از سخنان حضرت باب در هنگام وداع با حروف حیّ و عزیمت به مکه

ای عزیزان من، شما حاملان اسم خداوند در این روز هستید. هر یک از شما باید در رفتار و گفتار خود نمایانگر درستی و قدرت و شکوه پروردگارش باشد. هر یک از اعضاء بدن شما باید شاهی بر علوّ نیت شما، طهارت حیات، حقیقت ایمان و پاکی اخلاق و فداکاریتان باشد. کلام مسیح را در هنگام وداع با حواریون خود به یاد بیاورید. شما مانند مشعلی روشن هستید که در شبی تاریک بر فراز کوهی بلند شعله ور است. باشد که این نور در برابر چشمان همه مردم بتابد.

ای حروف حیّ ای مؤمنین من، این روز مقام و درجه اش از هر روزی بالاتر و بلندتر است. شما شاهدان طلوع فجر روز خداوند هستید. کمر همت بربندید. کوشش کنید که اعمال و رفتار شما دلیل و حجّتی بر حقیقت کلام خداوند باشد. روزگاری که پرستیدن او هام کافی به نظر می رسید بسر آمده، روزی فرا رسیده است که در پیشگاه خداوند جز نیت خالص، و اعمال و رفتار پاک و مقدّس پذیرفته نمی شود. شما نخستین حروفی هستید که از این نقطهٔ اولی شکل می گیرید. نخستین رودهایی هستید که از چشمهٔ جوشان این حقیقت الهی جریان می یابید. از خداوند بخواهید که هیچ علاقهٔ دنیوی پاکی قلب شما را تیره نسازد. هیچ بستگی خاکی مانعی بین شما و او به وجود نیاورد. و هیچ توجهی به دنیای فانی موهبتی را که شامل حالتان شده از بین نبرد. همت را بلند گردانید تا در جهان دیگر من در مقابل عرش الهی از رفتار و اعمال شما خشنود باشم.

به ضعف و ناتوانی خود منگرید، به قدرت لایزال الهی متکی باشید. آیا او ابراهیم را علی رغم ناتوانیش بر قدرت نمرود پیروزی بخشید؟ آیا او موسی را بر فرعون و لشکریانش چیره نکرد؟ آیا او مسیح را، با آنکه در چشم مردم به ظاهر فقیر و ناتوان به نظر می رسید بر قوای انباشتهٔ یهودیان برتری نداد؟ و آیا او نبود که قبایل وحشی و ستیزه جوی عرب را زیر نفوذ مقدّس اسلام و محمد رسول الله درآورد. به نام او قیام کنید... و به پیروزی نهایی خود مطمئن باشید.

(مأخذ: پیام بهایی شماره ۲۸۴ ص ۱۰)

شرح شهادت

در سال ۱۸۵۰ میلادی، صدر اعظم جدید ایران که به خون آشامی صدر اعظم قبلی بود، دستور اعدام حضرت باب را صادر نمود. مجدداً هیکل اطهر را از چهریق به تبریز آوردند و در آنجا حجره ای نزدیک محوطه سرباز خانه که محل شهادت ایشان گردید، محبوس نمودند.

در حالی که حضرت باب را به طرف حجره محبس می بردند، جوانی دوان دوان خود را از لابلای جمعیت به ایشان رسانید و خود را به پای مبارک انداخت و از حضرت باب رجا و التماس نمود که: مرا از خود جدا نفرمایید. و تقاضا نمود که اجازه دهند در هر جا همراه آن حضرت باشد. حضرت باب به او فرمودند: برخیز تو با ما هستی تا فردا چه مقدّر شود.

آن جوان را به همراه دو نفر دیگر از همراهان فوراً دستگیر نمودند و در همان حجره ای که هیکل اطهر و کاتب ایشان محبوس بودند حبس کردند. این جوان به نام انیس مشهور شد. انیس در هنگامی که حضرت باب در تبریز تشریف داشتند، از خود آن حضرت درباره امر جدید شنید و تصمیم گرفت که به دنبال هیکل مبارک به چهریق برود. شعله عشق الهی چنان در قلب انیس شعله ور شد که تنها آرزویش فدا شدن در راه امر جدید بود؛ اما ناپدری او از رفتار غریب پسر در اضطراب بود؛ لذا او را در منزل محبوس نمود و تحت مراقبت شدید قرار داد. جناب انیس هفته ها را به دعا و مناجات و تمرکز و تعمق سپری کرد و همواره از درگاه خدا مسئلت می نمود که به او اجازه دهد تا به حضور محبوبش مشرف گردد؛ تا این که روزی، در حالی که غرق دعا و راز و نیاز بود، رؤیای فوق العاده ای دید. او حضرت اعلی را در مقابل دیدگان خویش زیارت نمود که ایستاده اند و او را صدا می زنند. انیس خود را بر اقدام مبارک انداخت. حضرت باب به او فرمودند: "خوشحال باش ساعت موعود نزدیک است. در همین شهر تبریز، عنقریب در مقابل مردم شهر مرا مصلوب خواهند ساخت و هدف گلوله های اعداء خواهم شد. جز تو کسی را در این موهبت با خود شریک نخواهم ساخت. مژده باد که تو آن روز با من جام شهادت خواهی نوشید و إِنَّ هَذَا وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ." از آن پس انیس صبر پیشه ساخت زیرا می دانست روز وصال محبوبش به زودی خواهد آمد. او بالاخره به آرزوی قلبی خود نائل گردیده بود.

در آن شب، حضرت اعلی سرشار از سرور بودند. در نهایت بهجت با انیس و سه نفر دیگر از پیروان مخلص، که با حضرتش محبوس بودند سخن می گفتند. از جمله فرمودند: "شکی نیست که فردا مرا به قتل خواهند رساند. اگر از دست شما ها باشد بهتر است و گواراتر. یکی از شما ها برخیزد و به حیات من خاتمه دهد." هیچ کس نمی توانست تصور آن کند که با دست خود به حیات چنان ذات مقدّسی خاتمه دهد؛ همگی ساکت ماندند و اشک از چشمانشان جاری شد. ناگهان انیس از جای برخاست و گفت آماده است تا به هر نحو که آن حضرت امر فرمایند عمل کند. حضرت اعلی فرمودند: "همین جوان که قیام به اجابت اراده من نموده با من شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول به این تاج افتخار با من سهیم گردد." سحرگاه روز بعد، ۹ جولای ۱۸۵۰ (مطابق با ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ ه. ق.) حضرت باب به کاتب خویش بیاناتی می فرمودند که

ناگهان مأموری آمد و مکالمه ایشان را قطع کرد. طلعت اعلی به او فرمودند: "تا من این صحبتها را که با او می داشتم تمام نکنم اگر جمیع عالم با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند مویی از سر من کم نخواهد شد." اما مأمور اهمیت بیان مبارک را درک نکرد و پاسخی نداد و امر نمود که کاتب به دنبالش روانه گردد. حضرت باب را از آنجا به منازل مجتهدین بزرگ شهر تبریز بردند و آنها بی درنگ، حکم قتل آن حضرت را امضاء نمودند.

در همان صبح، حضرت باب را به محوطه سرباز خانه بردند که حدود ده هزار نفر در آنجا مجتمع شده بودند تا شاهد اعدام هیکل اطهر باشند. حضرت اعلی را به دست سامخان ارمنی، فرمانده فوج سربازان سپردند تا حکم اعدام را اجرا نماید. اما سامخان چنان تحت تأثیر رفتار حضرت اعلی قرار گرفته بود که رعب الهی بر قلبش وارده شد و در کمال ادب خدمت ایشان عرض نمود که: "من مسیحی هستم و عداوتی با شما ندارم. شما را به خدا که اگر حقّی در نزد شما هست کاری نکنید که من داخل درخون شما نشوم." حضرت اعلی فرمودند: "تو به آنچه مأموری مشغول باش. اگر نیت تو خالص است، حق تو را از این ورطه نجات خواهد داد."

سامخان به سربازان خود دستور داد تا میخهای آهنین بر دیوار کوبیدند و دو ریسمان به آن میخها بستند که با یکی طلعت اعلی را و با دیگری انیس را بیاویزند. سپس، سربازان در سه صف و در هر صف دویست و پنجاه نفر ایستادند. هر سه صف یکی بعد از دیگری شلیک کردند. بعد از این که دود هفتصد و پنجاه گلوله شلیک شده فرو نشست، جمعیت صحنه ای را دیدند که به سختی می توانستند باور کنند. انیس در مقابل ایشان ایستاده و اصلاً اثری از جراحت در بدنش نبود؛ ولی حضرت باب غائب و از نظر پنهان بودند. گلوله ها فقط طنابها را پاره کرده بودند. سپس شروع به جستجو نمودند و عاقبت ایشان را در حجره ای که محبوس بودند جالس یافتند، در حالی که مشغول تکمیل بیانات ناتمام خود با کاتب بودند و بعد فرمودند: "من صحبت خود را تمام نمودم. حال هر چه می خواهید بکنید که به مقصود خواهید رسید." سامخان از دیدن این امر متحیر شد و اجازه نداد سربازان او مجدداً شلیک نمایند بلکه به آنها دستور داد تا محوطه را ترک کنند. لذا فوج دیگری برای ادامه این کار آورده شد و بار دیگر حضرت باب و انیس را در محوطه آویختند و سربازان شلیک نمودند. این بار تیرها به هدف خورده و بدن مطهر حضرت باب و انیس را به یکدیگر ملصق نمود و فقط صورت آن دو آسیبی ندید. در هنگامی که سربازان خود را برای شلیک آماده می ساختند حضرت اعلی خطاب به انبوه جمعیتی که خیره آن صحنه را می نگریست فرمودند: "ای مردم اگر مرا می شناختید مثل این جوان که اجل از شماست در این سبیل قربان می شدید. روزی خواهد آمد که مرا بشناسید ولکن در آن روز من در میان شما نخواهم بود."

زيارتنامه

اَلثَّنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْاَعْلَى وَ الْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْاَبْهَى ؛ عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَ
سُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ، اَشْهَدُ اَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللهِ وَ اِقْتِدَارُهُ وَ عَظَمَةُ
اللهِ وَ كِبْرِيائُهُ وَ بِكَ اَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ اَفْقِ الْبَدَاءِ اَشْهَدُ
اَنَّ بِحَرَكَهٍ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَ التَّوْنِ وَ بَرَزَ سِرُّ اللهِ الْمَكْنُونُ وَ بُدِئَتْ الْمُمَكِّنَاتِ وَ بُعِثَتْ
الظُّهُورَاتِ وَ اَشْهَدُ اَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بَوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ
فُضِّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَ صَعِدَ الْمُخْلِصُونَ اِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَ الْمَشْرِكُونَ اِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَ اَشْهَدُ
بَانَ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللهَ وَ مَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللهِ فَطُوبَى لِمَنْ اَمَّنَ بِكَ وَ بِاَيَاتِكَ وَ
خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ
ظَلَمَكَ وَ اَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِاَيَاتِكَ وَ جَاوَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ
بِزُهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اِقْتِدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمَشْرِكِينَ فِي الْوَحْجِ الْقُدْسِ مِنْ اِصْبَعِ الْأَمْرِ
مَكْتُوبًا. فَيَا اِلَهِي وَ مَحْبُوبِي فَارْسِلْ اِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عِنَايَتِكَ نَفَحَاتِ قُدْسِ اَطْفَاكِ لِتَجْذِبَنِي
عَنْ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا اِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ اِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللهِ ثَنَاءُ اللهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللهِ وَ نُورُهُ. اَشْهَدُ بَانَ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْاِبْدَاعِ
مَظْلُومًا شَبِهُكَ، كُنْتَ فِي اَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْاَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ
تَحْتَ سَيْوِفِ الْاَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ اَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا اَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ. رُوحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءِ
وَ نَفْسِي لِجَلَائِكَ الْفِدَاءِ اَسْأَلُ اللهَ بِكَ وَ بِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وُجُوهُهُمْ مِنْ اَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوا مَا اَمَرُوا
بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ اَنْ يَكْشِفَ السُّبُوحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ.
اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. صَلِّ اللَّهُمَّ يَا اِلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَ اَوْرَاقِهَا وَ اَغْصَانِهَا وَ
اَفْنَانِهَا وَ اُصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ اَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ
جُنُودِ الظَّالِمِينَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ. صَلِّ اللَّهُمَّ يَا اِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ اِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ.
اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ.

مناجات از آثار حضرت ولی عزیز امرالله

يَا رَبَّنَا الْأَعْلَى نَسْأَلُكَ بِحَقِّ دَمِكَ الْمَرْشُوشِ عَلَى التُّرَابِ بِأَنْ تَجِبَ دُعَائُنَا وَ تَحْفَظُنَا فِي صُورِ حِمَايَتِكَ وَ كِلَاثَتِكَ وَ تُمْطِرَ عَلَيْنَا سَحَابَ جُودِكَ وَ إِحْسَانِكَ وَ تُؤَيِّدَنَا وَ تُوَفِّقَنَا عَلَى السُّلُوكِ فِي سَبِيلِكَ وَ التَّمَسُّكِ بِخَبْلِ وَلَائِكَ وَ إِثْبَاتِ حُجَّتِكَ وَ انْتِشَارِ آثَارِكَ وَ دَفْعِ شَرِّ أَعْدَائِكَ وَ التَّخَلُّقِ بِأَخْلَاقِكَ وَ إِعْلَانِ أَمْرِ مَحْبُوبِكَ الْإِبْهَى الَّذِي قَدَيْتَ نَفْسَكَ فِي سَبِيلِهِ وَ مَا تَمَنَّيْتَ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِهِ ، أَغْنِنَا يَا مَحْبُوبَنَا الْأَعْلَى وَ اشْدُدْ أَرْوَْرَنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا ، وَ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ أَطْلِقِ أَلْسِنَتَنَا بِمَحَامِدِكَ وَ نُعُوتِكَ وَ كَلِّ أَعْمَالَنَا وَ مَجْهُودَاتِنَا بِإِكْلِيلِ قَبُولِكَ وَ رِضَائِكَ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ حَيَاتِنَا مَا قَدَّرْتَهُ لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَ أَجِرْنَا فِي جِوَارِ رَحْمَتِكَ وَادْخُلْنَا فِي فِنَاءِ أَنْوَارِ قُرْبِكَ وَ احْشُرْنَا مَعَ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ أَحَبَّتِكَ وَ قَدَّرْ لَنَا الْوُفُودَ عَلَيْكَ وَ رَتِّنَا بِصَهْبَاءِ لِقَائِكَ وَ اخْلِدْنَا فِي حَدَائِقِ قُدْسِكَ وَ ارْزُقْنَا كُلَّ خَيْرٍ قَدَّرْتَهُ فِي مَلَكُوتِكَ يَا مُغِيثَ الْعَالَمِينَ.

بنده آستانش شوقی

مجموعه مناجات حضرت ولی امرالله ص ۳۹- ۳۷